

جلسه ۱۱-۷۲۴

یکشنبه - ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

- ۱..... کلام محقق خوئی در عدول از سوره توحید و سایر سور به سوره جمعه در روز جمعه
۲. ملاحظه: بناء بر مبنای آقای خوئی در اخذ به موضوع رئیسی، روایت علی بن جعفر اخص است
- ۳..... اشکال مبنایی به اتخاذ موضوع رئیسی
- ۵..... اشکال بنایی در تطبیق مبنای اتخاذ موضوع رئیسی بر مقام
- ۶..... روایات دیگر غیر از روایت علی بن جعفر، می‌تواند طرف معارضه باشد
- ۷..... آقای سیستانی: "ما لم يبلغ ثلثيها" در مقام تحدید است و لذا حاکم است بر بقیه روایات
- ۸..... اشکال: تحدید ظهوری در نظارت شخصیه ندارد

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که مشهور گفتند: در روز جمعه قبل از این که انسان به نصف یک سوره‌ای برسد می‌تواند عدول کند از آن سوره به سوره جمعه و منافقین بلکه این کار مستحب هم هست، اما بعد از این که به نصف رسید دیگر حق عدول به سوره جمعه و منافقین ندارد، چه آن سوره‌ای را که شروع کرده سوره توحید یا جحد باشد چه سوره‌های دیگر.

کلام محقق خوئی در عدول از سوره توحید و سایر سور به سوره جمعه در روز جمعه

مرحوم آقای خوئی فرمود: ما این مطلب را قبول نداریم. اما سوره جحد و توحید اصلاً در این دو مورد بحث بلوغ نصف مطرح نبود. بحث بلوغ ثلثین هم که ما مطرح کردیم به جای بلوغ نصف، آن هم در سوره جحد و توحید مطرح نبود. چون یک عام فوقانی داشتیم می‌گفت عدول از سوره جحد و توحید جایز نیست، محدود به حدی نبود، یک دلیل خاص داریم می‌گوید: عدول از سوره جحد و توحید در روز جمعه به سوره جمعه و منافقین جایز است، اطلاق خاص مقدم بر اطلاق عام هست، اصلاً این‌جا بحث بلوغ نصف و بلوغ ثلثین مطرح نیست.

می‌ماند عدول از سایر سور، عدول از سایر سور بله روایت داشتیم، در روایت موثقه عبید بن زراره آمده بود الرجل يريد ان يقرأ السورة فيقرأ غيرها قال له ان يرجع ما بينه و بين ان يقرأ ثلثيها، در این‌جا آقای خوئی فرمودند رابطه و نسبت این روایت با این روایاتی مثل صحیح محمد بن مسلم که در مقام گفت در روز جمعه می‌تواند عدول کند از سوره توحید به سوره جمعه و منافقین نسبت‌شان عموم من وجه است. چرا؟ برای این که موثقه عبیده بن زراره درست است که می‌گوید بعد بلوغ ثلثین جایز نیست عدول ولی شمولش نسبت به سایر سور چون بحث سوره توحید و جحد گذشت، شمولش نسبت به روز

جمعه بالاطلاق است، این موثقه عبیده بن زرارہ کہ می گوید لہ ان یرجع ما بینہ و بین ان یقرأ ثلثیہا نسبت بہ ایام ہفتہ کہ اطلاقش می گیرد پس بالاطلاق نماز روز جمعہ را می گیرد، بعد بالاطلاق می گوید بعد بلوغ ثلثین سورہ جایز نیست عدول، آن روایاتی کہ در روز جمعہ آمدہ کہ عمدہ اش روایت علی بن جعفر است چون عمدہ روایتی کہ در روز جمعہ می گوید از ہر سورہ ای می تواند عدول کنی بہ سورہ جمعہ و منافقین روایت علی بن جعفر است بقیہ روایات در مورد عدول از سورہ توحید است، روایت علی بن جعفر می گوید سألتہ عن القراءة فی الجمعة بمَ یقرأ قال سورة الجمعة و اذا جاءک المنافقون و ان اخذت فی غیرها و ان کان قل هو اللہ احد فاقطعها من اولها و ارجع الیہا، این ہم بالاطلاق می گوید اگر کسی در روز جمعہ یک سورہ ای را خواند و لو دو سوم آن سورہ را ہم خواندہ باشد می تواند عدول کند بہ سورہ جمعہ و منافقین، می شود عموم من وجہ. ہر دو حدیث چہ موثقہ عبیدہ بن زرارہ چہ صحیحہ علی بن جعفر بہ اطلاق شان این مورد اجتماع را شامل می شود این می شود نسبت عموم من وجہ. عدول از سورہ ای از قرآن بعد از بلوغ ثلثین بہ سورہ جمعہ و منافقین در روز جمعہ مواجہ است با دو اطلاق: یک اطلاق موثقہ عبیدہ بن زرارہ است کہ مفہومش می گوید اذا قرأ ثلثی السورة لایجوز ان یرجع عنها مطلقا و لو کان فی يوم الجمعة و یرید ان یعدل الی سورة الجمعة و المنافقین، این یک اطلاق، از طرف دیگر اطلاق صحیحہ علی بن جعفر می گوید لہ ان یرجع عن تلك السورة مطلقا و لو بعد بلوغ الثلثین. این دو اطلاق تعارض و تساقط می کنند چون نسبت شان عموم من وجہ است. بعد از تعارض و تساقط ما رجوع می کنیم بہ عام فوقانی اقرأ سورة كاملة کہ اقتضاء می کند جواز عدول را. و اصل برائت ہم اقتضاء می کرد جواز عدول را. اما استحباب قرائت سورہ جمعہ و منافقین را از صحیحہ زرارہ طویلہ استفادہ کردیم کہ در صحیحہ زرارہ طویلہ فرمود: اقرأ سورة الجمعة و المنافقین فان قراءتهما سنة يوم الجمعة فی الغداة و الظهر و العصر.

ملاحظہ: بناء بر مبنای آقای خوئی در اخذ بہ موضوع رئیسی، روایت علی بن جعفر اخص است

ما عرض کردیم کہ مرحوم آقای خوئی می توانستند طبق مبنای خودشان بگویند: اصلاً روایت علی بن جعفر اخص است از موثقہ عبیدہ بن زرارہ. چرا فراموش کردند این مطلب را نمی دانیم. چرا؟ برای این کہ ظاهر مبنای آقای خوئی در بحث خمس این است کہ در نسبت سنجی بین دو خطاب موضوع رئیسی دو خطاب را باید ببینیم نہ جمیع قیود خطاب را و لو قید الحکم باشد.

مثال بزنم: در بحث خمس آقای خوئی می گوید آیه قرآن می گوید الغنیمۃ خمسها لله، روایت می گوید الارض المفتوحة عنوة للمسلمین، صاحب جواهر گفته این ها با ہم تعارض می کند. حق ہم دارد، بہ آن ذہن خودش می گوید تعارض می کنند. چرا؟ برای این کہ آیه الغنیمۃ خمسها لله بہ اطلاقش ارض مفتوحة عنوة را می گیرد، ارض مفتوحة عنوة یک مصداقی است از مصادیق غنیمت. الارض المفتوحة عنوة ملک للمسلمین اطلاقش اقتضاء می کند یک پنجمش ہم ملک مسلمین باشد. پس نسبت بہ یک پنجم ارض مفتوحة عنوة اطلاق آیه شریفہ ما غنمتم من شیء فان لله خمسہ می گوید خمس این ارض مفتوحة لله و

لرسوله و لذی القربی است، یعنی خمس است، اطلاق الارض المفتوحة عنوة ملک للمسلمین می گوید کل این اجزاء ارض مفتوحة عنوة للمسلمین ملک مسلمین است حتی آن یک پنجم. با هم تعارض می کنند.

آقای خوئی فرموده نخیر، موضوع الارض المفتوحة عنوة اخص است از موضوع آیه که می گوید ما غنمتم، الغنیمه. این یعنی چی؟ یعنی کار نداشته باشید به این که آیه می تواند مالش به این باشد که خمس الغنیمه لله. اگر آیه این بود که خمس الغنیمه لله نسبتش با الارض المفتوحة عنوة ملک للمسلمین عموم من وجه می شد، اما موضوع رئیسی در آیه این است که الغنیمه لله خمسها، ما غنمتم من شیء فان لله خمسها، موضوع رئیسی غنیمت است، و الارض المفتوحة عنوة ملک للمسلمین می شود اخص مطلق از موضوع رئیسی در این آیه.

و این مطلب را مرحوم آقای صدر هم در کتاب اقتصادنا صفحه ۷۰۰ بیان کرده. البته در آن جا خود ایشان می گویند: موارد مختلف است، یختلف الحال باختلاف الموارد عرفا و لیس هناك میزان کلی فی تشخیص الاختصية. ولی ظاهر آقای خوئی در کتاب خمس این است که موضوع رئیسی را لحاظ کرده. اگر موضوع رئیسی را ما لحاظ کنیم یک جوابی در این جا می توانیم از تعارض بدهیم بگوییم: روایت عبیده بن زراره موضوع رئیسی اش قرأت سورة هست، الرجل یزید ان یقرأ سورة فیکراً غیرها، این له ان یرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها، قید حکم است، اما موضوع مطلق است، الرجل یزید ان یقرأ سورة فیکراً غیرها، روایت علی بن جعفر موضوعش اخص است، سألته عن القراءة فی الجمعة بم یقرأ قال سورة الجمعة و اذا جاءک المنافقون و ان اخذت فی غیرها و ان کان قل هو الله احد فاقطعها من اولها و ارجع الیه، این و ان اخذت فی غیرها یعنی فی يوم الجمعة، پس یکی می شود قرائت سوره مطلقاً، یکی می شود قرائت سوره فی يوم الجمعة، این اخص است دیگر، و این خطاب مقدم می شود بر آن خطاب عام.

اشکال مبنایی به اتخاذ موضوع رئیسی

به نظر ما این مبنا ایراد دارد، ما قبول نداریم عرف موضوع رئیسی را نگاه می کند در جمع بین دو خطاب. مثلاً یک خطاب می گوید: یجب اطعام کل عالم، یک خطاب می گوید: العالم الفاسق یحرم اکرامه، موضوع رئیسی در یجب اطعام کل عالم، عالم است، کل عالم یجب اطعامه، این می گوید العالم الفاسق یحرم اکرامه، اکرام اعم از اطعام است، اگر موضوع را ببینیم خطاب دوم موضوع رئیسی اش اخص است، اگر قیود حکم را ببینیم نسبت عموم من وجه است، چرا؟ برای این که یجب اطعام کل عالم و لو عالم اعم است از عادل و فاسق ولی حکم را برده روی خصوص اطعام ولی در العالم الفاسق یحرم اکرامه حکم را برده روی مطلق اکرام. نسبت به اطعام عالم فاسق، نسبت شان عموم من وجه است چون خطاب العالم الفاسق یحرم اکرامه اقتضائش نسبت به حرمت اطعام عالم فاسق به نصوصیت نیست،

۴ مسائل

بلکه به اطلاق است نه به اخصیت و نصوصیت، عرف گیر می کند، این جور نیست که بگوید: نه، ما موضوع رئیسی را نگاه می کنیم.

خود آقای خوئی در بحث ارث که آیا قاتل خطائی از دیه ارث می برد یا نه، موضوع رئیسی را ندیده در روایات. چرا؟ برای این که یک روایت صحیحہ محمد بن قیس است، می گوید: اذا قتل الرجل أمه خطأً ورثها، یعنی القاتل خطأً يرث، یک صحیحہ دیگر محمد بن قیس می گوید: المرأة ترث من دية زوجها و يرث من ديتها ما لم يقتل احدهما صاحبه، یعنی القاتل لا يرث من الدية، مفاد این صحیحہ دوم این است. صحیحہ اول می گفت: القاتل خطأً يرث.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره مفاد صحیحہ اول این است که القاتل خطأً يرث، دومی این است که المرأة ترث من دية زوجها ما لم تقتله، یعنی فاذا قتلته فلا ترث من ديته. این است دیگر، مفهوم این است. فاذا قتلته او قتلها، مرد زنش را بکشد زن مردش را بکشد، فلا ترث من ديته، یعنی القاتل لا يرث من دية المقتول.

اگر موضوع رئیسی را ببینیم او می گوید القاتل خطأً يرث و اطلاقش می گوید يرث حتى من الدية. اما خود آقای خوئی گفته نسبت عموم من وجه است. چرا؟ برای این که القاتل خطأً يرث نسبت به ارث من الدية بالاطلاق دلالت می کند. درست است موضوع رئیسی اخص است ولی اطلاق حکمش می گوید القاتل خطأً يرث و لو من الدية و الا ممکن است بگوئیم القاتل خطأً يرث من غير الدية. اطلاق اقتضاء می کند که يرث من الدية، این اطلاق با آن اطلاق روایت دوم که می گوید القاتل لا يرث من الدية نسبتش عموم من وجه است. موضوع رئیسی را اگر می دید نباید می گفت نسبت عموم من وجه است. و این مقتضای ارتکاز عرفی است، وجهی ندارد ما موضوع رئیسی را ببینیم در دو خطاب بلکه تمام قیود خطاب را باید در نظر بگیریم.

[سؤال: ... جواب:] مفهوم می گوید فاذا قتل احدهما صاحبه فلا يرث من ديته.

حالا می دانید چرا آقایان این جور گفتند که موضوع رئیسی مهم است؟ ظاهراً در ذهن شان این بود که اگر یک خطایی بگوید لابس بترک اکرام العالم، یک خطاب بگوید اکرم الفقيه، نظر مشهور اصولیین این است که اکرم الفقيه تخصیص می زند لابس بترک اکرام العالم را، با این که تعارض بین این دو خطاب ناشی است از اطلاق اکرم، اطلاق اکرم است که می گوید من وجوب هستم، نص در وجوب که نیست، اطلاق اکرم می گوید من وجوب هستم نه استحباب، گفتند ولی موضوعش فقیه است، فقیه اخص است از آن لابس بترک اکرام العالم، چون موضوعش اخص است مقدم می شود بر لابس بترک اکرام العالم. نگاه نمی کنیم که منشأ تعارض بین این دو خطاب اطلاق لابس بترک اکرام العالم است نسبت به فقیه و اطلاق اکرم هست که اقتضاء می کند وجوب را، به این نگاه نمی کنیم، نگاه می کنیم به موضوع. این ظاهراً منشأ شده که در ذهن عده ای بیاید که پس موضوع رئیسی مهم است.

قرائت ۵

در حالی که این مثال قیاسش با مثال‌های دیگر مع الفارق است. این‌جا اطلاق تضییقی است نه اطلاق توسعه‌ای، اکرم الفقیه یک اطلاق انصرافی است، اطلاق انصرافی موجب تضییق طلب می‌شود در وجوب. این مثل این می‌ماند که یک خطاب بگوید اکرم کل عالم یک خطاب بگوید لاکرم زیدا، زید اطلاق انصرافیش اقتضاء می‌کند منصرف بشود به زید عالم، چون اگر مراد زید جاهل بود باید می‌گفتند، قرینه می‌آوردند، ولی این اطلاق لاکرم زیدا که نگفت زیدا الجاهل منشأ انصراف شده به آن زید معروف که عالم است این موجب اخصیت بشود، این ربطی ندارد به مثال‌های دیگر. در اکرم الفقیه هم همین است. اطلاق انصرافی دارد صیغه امر که منصرفش می‌کند به امر وجوبی و الا این اطلاق توسعه‌ای که نیست، اطلاق انصرافی است یعنی قرینه بر استحباب که نیامده منشأ شد انصراف پیدا کند خطاب امر بر وجوب. نکته‌اش این است و لذا این خطاب شد خاص.

اشکال بنایی در تطبیق مبنای اتخاذ موضوع رئیسی بر مقام

پس این مبنا درست نیست. اما اگر این مبنا درست بود جا داشت که آقای خوئی بگویند ما آن مبنا را تطبیق می‌کنیم بر مقام، این مبنا را که ایشان قبول دارد باید این‌جا تطبیق می‌کرد و لکن ما یک اشکال بنایی هم داریم. این اشکال بنایی به نظرم اشکال اساسی هست. شما به صحیح‌ه علی بن جعفر تمسک می‌کنید برای این‌که این شامل بعد بلوغ ثلثین هم می‌شود. این را می‌گویید. شما دارید صحیح‌ه علی بن جعفر را معارض می‌گیرید با موثقه عبیده بن زراره، حالا یا صحیح‌ه علی بن جعفر می‌گویید موضوع رئیسی‌اش اخص است یا آن‌چه که در این بحث فرمودید نسبت عموم من وجه است. نه، اصلاً لقائل آن يقول که این صحیح‌ه علی بن جعفر نه اخص موضوعی است نه عام من وجه است، چرا؟ برای این‌که تعبیرش این است: و ان اخذت فی غیرها و ان کان قل هو الله احد فاقطعها من اولها و ارجع الیه‌ا، اخذت فی غیرها شمولش نسبت به بعد بلوغ ثلثین محل تردید است.

اگر یکی اخذ کند به عبای طرف، می‌گویی چه جوری اخذ کرده به عبای طرف؟ می‌گوید کل عبایش را گرفت گذاشت در ساکش، می‌گویی این را که اخذ نمی‌گویند، یا مثلاً عمده عبایش را گرفت یک مثلاً قسمت کوچکش در دست اوست. اخذ فی السفر الی کربلا، می‌گویی کی اخذ فی السفر الی کربلا؟ این دو کیلومتری کربلا است، یعنی چی اخذ فی السفر الی کربلا؟ اخذ فی السفر را آن ابتدای سفر را می‌گویند.

اخذت فی سورة لا اقل مشکوک است اطلاقش نسبت به بعد بلوغ ثلثین، دو سوم سوره را خوانده بگوییم اخذت فی سورة القدر مثلاً؟ فقط مانده آن آیه آخرش که آن هم مانده بود بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر یا بگوید سلام، هی حتی مطلع الفجر، آقای زنجانی هم که گفتند سوره قدر را بخاطر همین شبهات نمی‌خوانم، این هم گیر کرده نرسیده به آخرش، ناگهان یادش آمده روز جمعه است، آیا بگوییم و ان اخذت فی سورة القدر فاقطعها من اولها؟ این‌که اخذت نیست، این دارد تمامش می‌کند.

اخذ مثل افتتاح می ماند. در آن روایتی که جلسه قبل خواندیم مثلاً صحیحی که حلی ادا افتتاح صلاتک بقل هو الله احد این افتتاح او لم یفتتح، افتتاح ولی افتتاح ظاهرش این است که ابتداء کار را می گویند افتتاح. شروع کرده برود مدرسه، می گویند: دو روز مانده تعطیل بشود، شروع کرده برود مدرسه!! افتتاح فی قراءتها یعنی شروع کرده یک سوره ای را بخواند، وارد آن سوره شده، یا همین که شروع کرده آن سوره را بخواند. بعد بلوغ ثلثین انصافاً انصراف دارد از این تعبیر.

و لذا اصلاً ما اشکال اساسی مان به آقای خوئی این است که چه موضوع رئیسی را در نظر می گرفتید چه آنی که در این جا گفتید ما موضوع رئیسی را در نظر نمی گیریم کل قیود را در نظر می گیریم و لذا نسبت عموم من وجه است، اصلاً عمده معارضی که شما پیدا کردید روایت علی بن جعفر است و الا روایت دیگر که اصلاً راجع به سایر سور نیست همه اش راجع به سوره قل هو الله احد است.

[سؤال: ... جواب:] پس این روایت علی بن جعفر طرف معارضه نیست. آقای خوئی این روایت را طرف معارضه گرفت.

روایات دیگر غیر از روایت علی بن جعفر، می تواند طرف معارضه باشد

اما ممکن است شما بگویید ما صحیحی که محمد بن مسلم داریم، صحیحی که محمد بن مسلم که اخذ نداشت، صحیحی که محمد بن مسلم این است: الرجل یقرأ سورة الجمعة فيقرأ قل هو الله احد قال يرجع الى سورة الجمعة، بله این اطلاق دارد، این بعد بلوغ ثلثین را هم می گیرد ولی کلام در این است که آقای خوئی به این استدلال نکرد. حالا ممکن است شما بگویید آقای خوئی استدلال نکرد، شما استدلال کنید بگویید الرجل یقرأ سورة الجمعة في الجمعة فيقرأ قل هو الله احد قال يرجع الى سورة الجمعة مطلقاً و لو بعد بلوغ ثلثین سوره قل هو الله احد، این که دیگر اطلاق دارد. و وقتی بعد بلوغ ثلثین سوره قل هو الله احد جایز بشود در روز جمعه ما عدول کنیم از سوره قل هو الله احد با اهمیتی که این سوره دارد، به طریق اولی بعد بلوغ ثلثین از سایر سور می توانیم عدول کنیم به سوره جمعه. این اولویت، هست. وقتی سوره قل هو الله احد که جای دیگر حرام است به مجرد شروع عدول کنیم از آن، ولی در روز جمعه اطلاق دلیل می گوید بعد بلوغ ثلثین هم می توانی عدول کنی از سوره توحید به سایر سور با اهمیتی که سوره توحید دارد باز گفت می توانی عدول کنی مطلقاً و لو بعد بلوغ ثلثین، خب سایر سور که اهمیت شان از سوره توحید کمتر است. و همین طور موثقه عبیده بن زراره: رجل صلى الجمعة فاراد ان يقرأ سورة الجمعة فقرأ قل هو الله احد قال يعود الى سورة الجمعة، این اطلاق دارد و لو بعد بلوغ ثلثین.

پس در واقع یک تغییری دادیم در استدلال آقای خوئی، باز دومی بحث برگشت که اطلاق صحیحی که محمد بن مسلم و موثقه عبیده بن زراره دوم که در روز جمعه وارد شده که در خصوص سوره توحید هست، گفت جایز است عدول از سوره توحید به سوره جمعه و منافقین، این اطلاق دارد و لو بعد بلوغ ثلثین، و بالاولوية می گوید از سایر سور هم می توانی عدول کنی به سوره جمعه و لو بعد بلوغ ثلثین، آن

وقت تعارض می‌کند با آن موثقه اولی عبیده بن زراره که می‌گفت رجل اراد ان یقرأ سورة فقرأ سورة اخرى قال له ان یرجع ما بینہ و ما بین ان یقرأ ثلثیها.

این تقریب برای نسبت عموم من وجه تقریب خوبی هست. و لکن اگر این تقریب را بگویید آن بیان آقای خوئی که در ابتداء گفت که نسبت به عدول از سوره توحید به سوره جمعه و منافقین که اصلاً ما لم یبلغ ثلثیها نداریم، در آنجا چرا ما لم یبلغ ثلثیها را مطرح می‌کنید. آقای خوئی این جور گفت. گفت در مورد عدول از سوره توحید اطلاعات می‌گوید عدول جایز نیست مطلقاً، روایت خاص می‌گوید عدول در روز جمعه جایز است به سوره جمعه و منافقین، بحث بلوغ ثلثین مطرح نیست و لذا اصلاً نباید آنجا بحث بلوغ ثلثین را مطرح کنید. می‌گوییم اگر بحث اولویت مطرح شد اطلاق دلیل می‌گوید بعد از قرائت سوره توحید در روز جمعه می‌توانی عدول کنی به سوره جمعه و منافقین، و بالاولویة می‌گوید از سایر سور هم می‌توانی عدول کنی مطلقاً، و لو بعد بلوغ ثلثین، پس آن طائفه هم تعارض می‌کند با موثقه عبیده بن زراره که می‌گفت له ان یرجع ما بینہ و بین ان یقرأ ثلثیها. جناب آقای خوئی! چرا در آن روایات عدول از سوره توحید به سوره جمعه و منافقین گفتید: "آنجا ما مشکلی نداریم، آنجا اصلاً حرف نزنید از بلوغ ثلثین"، نه دیگر، به لحاظ این اولویتش که می‌گوید از سایر سور هم می‌توانی عدول کنی به سوره جمعه و منافقین مطلقاً و لو بعد بلوغ ثلثین، نسبت با آن روایت عبیده بن زراره که در مطلق ایام می‌گوید قبل بلوغ ثلثین عدول جایز است بعد بلوغ ثلثین جایز نیست، می‌شود عموم من وجه. [سؤال: ... جواب:] اولیتی که در این طرف است می‌گوید اذا قرأت سورة التوحید يوم الجمعة لک ان تعدل الی سورة الجمعة و المنافقین، این هم اطلاق دارد و لو بعد بلوغ ثلثین، به اطلاقش می‌گوید از سایر سور هم بعد از بلوغ ثلثین عدول جایز است. معنا ندارد که از سوره قل هو الله احد بعد از بلوغ ثلثین جایز باشد شما عدول کنی به سوره جمعه و منافقین با این که قل هو الله اینقدر مهم است، بعد از بلوغ ثلثین هم جایز باشد عدول اما در سایر سور بعد از بلوغ ثلثین جایز نباشد عدول در روز جمعه، یعنی سایر سور اشرف شد از سوره توحید، این خلاف متفاهم عرفی است، خلاف آنی است که گفت و لو کان قل هو الله احد. و لذا این نسبت‌ها همه می‌شود عموم من وجه. ما بعد از عموم من وجه چون موضوع رئیسی را قبول نکردیم که اخص موضوعی می‌کند، تعارض را می‌پذیریم و بعد از تعارض رجوع می‌کنیم به برائت از حرمت عدول.

آقای سیستانی: "ما لم یبلغ ثلثیها" در مقام تحدید است و لذا حاکم است بر بقیه روایات

اما آقای سیستانی فرمودند: من این حرف‌ها را قبول ندارم. چرا؟ برای این که رابطه موثقه عبیده بن زراره، حالا ما لم یبلغ ثلثیها می‌گویید هست یا مای آقای سیستانی می‌گوییم ارتکاز روات کشف می‌کند این ما لم یبلغ نصفها بوده، هر چی، این روایت حاکم بر سایر روایات است، این روایت در مقام تحدید است، تمام روایات را حد به آنها می‌زند، حتی آن روایت علی بن جعفر، روایات دیگر که اطلاقش می‌گوید بعد بلوغ ثلثین در روز جمعه از سوره‌ای دیگر می‌شود عدول کرد به سوره جمعه و منافقین،

۸ مسائل

موثقه عبیده بن زراره حاکم است می گوید اذا اراد ان یقرأ سورة و قرأ سورة اخرى له ان یرجع ما بینہ و بین ان یقرأ ثلثیها این ظهور تحدید اقتضاء می کند حکومتش را بر سایر ادله.

و اینی هم که آقای خوئی فرموده در مورد سایر سور اگر دلیل ما اجماع باشد بر حرمت عدول بعد بلوغ النصف اجماع دلیل لبی است، روز جمعه را شامل نمی شود، آقای سیستانی فرموده این هم درست نیست چون ما از اجماع کشف کردیم آن ثلثیها نصفها هست، روایت را با آن اجماع تصحیح کردیم با ارتکاز روات. این مثل سایر اجماعها جاهای دیگر نیست که بگوییم دلیل لبی است اخذ به قدرمیتقنش می کنیم، با این اجماع متن روایت را کشف کردیم و لذا فرق می کند با بقیه اجماعها.

اشکال: تحدید ظهوری در نظارت شخصیہ ندارد

این فرمایش آقای سیستانی به نظر ما عرفی نیست. تحدید چه ظهوری دارد در حکومت؟ دو خطاب است، یکی می گوید رجل اراد ان یقرأ سورة فقرأ سورة اخرى امام می فرماید له ان یرجع ما بینہ و بین ان یبلغ ثلثیها، یک روایت دیگر هم می گوید اذا قرأت قل هو الله احد یا همین روایت علی بن جعفر که مطلق است: اذا قرأت سورة فی يوم الجمعة فلك ان تعدل الى سورة الجمعة و المنافقین، حکومت یعنی نظارت شخصیہ، صرف این که یک خطاب حدی در آن ذکر شده ما از آن حکومت نمی فهمیم، چه حکومتی دارد، اطلاق دارد نسبت به روز جمعه.

[سؤال: ... جواب:] چرا ظهور این غایت در این که روز جمعه را می گیرد اقوی است از آن روایت که در خصوص روز جمعه آمده عدول جایز است که اطلاق دارد و لو بعد بلوغ ثلثین؟ نسبت به روز جمعه آن روایت عبیده بن زراره مقدمات حکمت می خواهد، سایر روایات هم که می گفت روز جمعه عدول می توانی بکنی به سوره جمعه و منافقین نسبت به بعد بلوغ ثلثین مقدمات حکمت می خواهد. هر دو اطلاق است، چه مرجحی دارد یک اطلاق بر دیگری.

و لذا این بیان تمام نیست، ما عموم من وجه را با تقریبی که خودمان ذکر کردیم پذیرفتیم و بعد از تعارض به عموم من وجه براءت از حرمت عدول جاری می کنیم و لو بلغ ثلثی السورة.
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.